

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم محقق (رضوان الله تعالى عليه) در بخش چهارم کتاب نکاح، احکامی را ذکر کردند و آنها را در ذیل سه مقصد ارائه فرمودند. مقصد اول این بود که عیوب مرد چندتا است؟ عیوب زن چندتا است؟ این عیبی که سبب فسخ است چگونه است؟ و مانند آن - مقصد اول به پایان رسید - مقصد دوم در احکام عیوب است که این عیب در چه زمانی حادث بشود حق فسخ می آورد؟ در چه زمانی حادث بشود حق فسخ نمی آورد؟ و مانند آن.

در مقصد دوم که احکام عیوب است هشت مسئله را مطرح می کنند. مسئله اولی در زمان حدوث این عیب است که این عیب چه وقت حادث شده باشد؟ اگر «قبل العقد» باشد یک حکم دارد، اگر «بعد العقد» و قبل از آمیزش باشد یک حکم دارد و اگر «بعد العقد» و بعد از آمیزش باشد حکمی دیگر دارد. سه تا مسئله را این جا مطرح می کنند، به مناسبت سه زمانی که این عیب حادث می شود.

فرمودند: «المقصد الثاني في أحكام العيوب وفيه مسائل: الأولى العيوب الحادثة للمرأة قبل العقد مبيحة للفسخ»^۱ یعنی حق فسخ می آورد؛ موجب نیست، اما مبیح است؛ بر مرد واجب نیست نظیر اسباب تحریم که او را رها کند، می تواند او را رها کند، چون حق مرد است. «و ما يتجدد بعد العقد و الوطء لا يفسخ به»؛ آن عیبی که بعد از عقد و بعد از آمیزش پدید آمد سبب فسخ نمی شود، این دو. سوم: «و في المتجدد بعد العقد و قبل الدخول تردد» که آیا این

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۶۴.

عیب سبب فسخ است یا سبب فسخ نیست؟ «أظهره أنه لا يبيح الفسخ»؛ مبیح فسخ نیست، «اصالة اللزوم» محکم است. «تمسكاً بمقتضى العقد السليم عن معارض». اختلاف در این سه مسئله در اثر اختلاف ارزیابی «اصالة اللزوم» و سایر ادله اولیه از یک سو و نصوص فسخ به عیب از سوی دیگر است. این نصوص چون یکسان نیستند، یک نسبت اینها با «اصالة اللزوم»ی که در مسئله نکاح مطرح است یکسان نیستند، دو؛ این سه مسئله را به بار آورد، با این سه حکمی که مخالف هم‌اند؛ یا تمام جهت مخالف‌اند یا در بعضی از جهات مخالف‌اند. آن عیبی که قبل از عقد باشد، آن قدر متیقن این نصوص فسخ است که سبب فسخ می‌آورد و «اصالة اللزوم» محکوم این طایفه از نصوص است. آن عیوبی که «بعد العقد» و بعد از آمیزش حادث بشود - نه کشف بشود، حادث بشود! - آن سبب فسخ نیست، «بیده الطلاق» است و می‌تواند طلاق بدهد، ولی سبب فسخ نیست، به استناد نصوصی که تصریح می‌کند.

عمده ابهامی که در این دو طایفه یا طایفه ثالثه است، نسبت به مسئله سوم است که اگر «بعد العقد» و قبل از آمیزش چنین عیبی پدید آمد تکلیف چیست؟ تمام محورهای این سه‌گانه برای زمان حدوث است نه زمان کشف؛ عیبی که قبل از عقد حادث شد، عیبی که بعد از عقد و قبل از آمیزش حادث شد، عیبی که «بعد العقد» و بعد از آمیزش حادث شد، نه کشف شد! کشف اگر شده باشد حکم همان مسئله اولی را دارد که قبل از عقد عیب بود.

اینکه مرحوم محقق و مانند او (رضوان الله تعالی علیهم) فرمودند اگر این عیب برای «قبل العقد» بود، حق فسخ هست و اگر «بعد العقد» و بعد از آمیزش پدید آمد، حق فسخ نیست و اگر «بعد العقد» و قبل از آمیزش پدید آمد «فیه تردد»؛ برای اینکه این سه حکم را از این دو سه طایفه نصوص بخوانند استفاده بکنند یکسان نیست.

مطلب بعدی آن است که اگر ما در روایتی نظیر روایت «حسن بن صالح»، یک عموم تعلیلی داشته باشیم به عنوان علت باشد که هر عیبی که مانع بارداری زن شده است، این سبب فسخ است، این محکم است و مرجع است،

اختصاصی ندارد به این عیوب هفت‌گانه و حتی حاکم بر آن حصر است؛ چون ما سه نوع حصر داشتیم: یکی حصر «صحیحہ حلبی» که فرمود: «إِنَّمَا يُرَدُّ النِّكَاحُ»^۱ با این چهار عنوان؛ طایفه دیگر با «إِنَّمَا» و سایر ادات حصری بیان نشد، اما مفهوم عدد بود، چون در مقام تحدید بود این عدد مفهوم داشت، وگرنه عدد مفهوم ندارد که فرمود نکاح را این چهار چیز فسخ می‌کند، با «إِنَّمَا» و مانند آن هم همراه نبود. چون عدد بود، یک؛ و در مقام تحدید است، دو؛ از آن مفهوم حصر می‌فهمند، سه.

مطلب سوم آن است که تصریح شده به مازاد این عیوب «سبعه»، زن فسخ نمی‌شود. اگر ما یک علتی داشتیم نصی داشتیم «منصوص العلة» بود گفت هر عیبی که این زن در اثر فلان بیماری چون باردار نمی‌شود، مرد حق فسخ دارد و از آن علت استنباط شده نه حکمت، علت استنباط شده نه منفعت غالبی، این مقدم است حتی بر آن حصر؛ چون ظهور تعلیل بر سایر ظواهر اگر علت کاملاً تبیین شده باشد و منصوص باشد مقدم است. اما ما از روایت «حسن به صالح» یک چنین استفاده‌ای نخواهیم کرد.

پس بنابراین ما برای اینکه این سه مسئله در ذهنمان بناند، یک؛ این سه مسئله را بر این نصوص عرضه کنیم، دو؛ ببینیم آیا این نصوص با یک وزن به این سه مسئله پاسخ می‌دهند؟ یا با دو وزن یا با سه وزن؟ الآن این بزرگان فقهی با سه صورت این مسئله را دارند حل می‌کنند. درباره عیبی که قبل از عقد بود، یقیناً سبب فسخ است. عیبی که بعد از عقد و بعد از آمیزش پدید آمد، یقیناً سبب فسخ نیست. عیبی که «بعد العقد» و قبل از آمیزش پدید آمد، محل تردد است. این سه مسئله را وقتی بر این طوایف و نصوص عرضه کنیم، همین‌طوری که این اصحاب

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۳.

فرمودند به ما پاسخ می‌دهد یا طور دیگر؟ تنها راه، ارزیابی مجدد این نصوص است و عمده آن است که این روایت «حسن به صالح» تعلیل است یا بیان فایده؟ در صدد حصر است یا نه، غالب را دارد می‌گوید؟

حالا روایات را باید دوباره ارزیابی کرد. وسائل، جلد بیست و یکم، صفحه ۲۰۷، باب یک از ابواب «عیوب و تدلیس». در روایت اول دارد که زن با چهار عیب فسخ می‌شود: «الْمَرْأَةُ تُرَدُّ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجُذَامِ وَالْجُنُونِ وَالْقَرْنِ وَهُوَ الْعَقْلُ مَا لَمْ يَقَعْ عَلَيْهَا» این مرد آمیزش نکرده باشد، «فَإِذَا وَقَعَ عَلَيْهَا فَلَا». ^۱ این به صورت شفاف - روایت هم معتبر - می‌گوید اگر این عیب بعد از این حادثه پیش آمد، او حق فسخ ندارد؛ نه اینکه این عیب قبلاً بود او بعداً نمی‌تواند فسخ کند. این عیوب اگر بعد پیدا شد، مرد حق فسخ ندارد.

در روایت دوم سخن از سبق و لحوق نیست، سخن در این است که «تُرَدُّ الْمَرْأَةُ مِنَ الْعَقْلِ وَالْبَرَصِ وَالْجُذَامِ وَالْجُنُونِ وَأَمَّا مَا سِوَى ذَلِكَ فَلَا». ^۲ اگر ما از «حسن بن صالح» که صحیح است تعلیل فهمیدیم، بر این گونه از حصرها مقدم است.

روایت سوم این باب که از «حسن بن صالح» است این است: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَوَجَدَ بِهَا قَرْنًا» - اصرار مرحوم ابن ادریس این است که «قَرْن» بخوانیم به سکون «راء»؛ ^۳ ولی تحقیقاتی که محققان بعدی مانند شهید کردند، به فتحش هم گفتند صحیح است ^۴ - حضرت فرمود: «قَالَ هَذِهِ لَا تَحْبِلُ»؛ او باردار نمی‌شود، «وَيَنْقَبِضُ زَوْجُهَا مِنْ مُجَامَعَتِهَا»؛ شوهر او هم خوشش نمی‌آید، «تُرَدُّ عَلَى أَهْلِهَا». ^۵ اگر این به منزله تعلیل

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۷.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۷.

۳. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۲، ص ۶۱۲.

۴. الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشی - کلانتر)، ج ۵، ص ۳۹۰.

۵. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۸.

باشد، اختصاصی به مسئله نقص بارداری نخواهد بود؛ اگر این زن سالم بود، ولی در اثر شیمیایی یا علل و عوامل دیگر این طور شد، یا بیماری پیش آمد - معیب نیست نه اینکه باردار نشود بلکه یک بیماری پیش آمد - که جلوی بارداری را گرفته، یا هر حادثه‌ای که بعدها کشف بشود و در نصوص نیامده، این عموم تعلیل به همه اینها حق فسخ می‌دهد؛ ولی اگر در صدد حکمت باشد یا در صدد غلبه باشد یا در صدد تبیین روانی باشد، چنین علیتی از آن استفاده نمی‌شود. اینکه همه فقها به این حصر بسنده کردند و گفتند بیش از هفت تا نمی‌شود؛ برای اینکه این «رتقاء» یا داخل در «قراء» و «عقلاء» است یا به اینها ملحق است، لذا عیب هشتم که مرحوم ابن ادریس فرمود: «و الحق أصحابنا عیبا ثامنا»^۱ دیگر چیز جدایی نیست ملحق به همه اینهاست، نشان می‌دهد که از آن علیت نفهمیدند. اگر از این روایت علیت فهمیده نشود چه اینکه ظاهرش این است، حکمت است، مبنی بر غلبه است، این نمی‌تواند بر این ادله حصر حاکم باشد.

روایت چهارم این باب هم همین است «إِلَّا أَنَّهُ قَالَ تُرَدُّ عَلَى أَهْلِهَا صَاغِرَةً وَ لَا مَهْرَ لَهَا»^۲ برای اینکه تدلیس کرده است.

روایت پنجم این باب دارد که «إِذَا دُلِّسَتِ الْعُقَلَاءُ وَ الْبَرَصَاءُ وَ الْمَجْنُونَةُ وَ الْمُفْضَاةُ وَ مَنْ كَانَ بِهَا زَمَانَةٌ ظَاهِرَةً فَإِنَّهُ تُرَدُّ عَلَى أَهْلِهَا مِنْ غَيْرِ طَلَاقٍ»^۳. این مفهومش حصر است، نه «إنما» دارد که مسبوق به «إنما» باشد، یک؛ نه ملحق به «لا یرد بما سواها» دارد که در بعضی از نصوص است، دو؛ می‌ماند مفهوم عدد که در مقام تحدید است.

۱. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۲، ص ۶۱۳.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۸.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۸.

اما روایت «صحيحه حلبی» که روایت ششم این باب هست آنجا با «إِنَّمَا» شروع شده در این ضبط، مرحوم کلینی با یک ضبط دیگری ذکر کرده که کلمه «إِنَّمَا» در آن نیست.^۱ مرحوم صدوق^۲ که ذکر کرده این است که «إِنَّمَا يُرَدُّ النِّكَاحُ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجُذَامِ وَالْجُنُونِ وَالْعَقْلِ». اینها اطلاق دارد «قبل العقد»، «بعد العقد»، قبل از آمیزش و بعد از آمیزش، همه را می‌گیرد.

روایت پنجم این باب که سخن از طلاق نیست، قبلاً یک مشکلی بین روایت پنجم و روایت چهاردهم بود. در روایت چهاردهم آنجا دارد که می‌تواند طلاق بدهد «وَلَا صَدَاقَ لَهَا»^۳ در روایت پنج دارد که «مِنْ غَيْرِ طَلَاقٍ». در بعضی از روایات دارد که با طلاق، این طلاق را گفتند حمل کردند بر طلاق لغوی نه بر طلاق اصطلاحی؛ در صفحه ۲۱۱ آنجا مرحوم صاحب وسائل دارد که «أَقُولُ: حَمَلَ الشَّيْخُ الطَّلَاقَ هُنَا عَلَى الْمَعْنَى اللَّغَوِيَّةِ دُونَ الشَّرْعِيَّةِ»، چرا؟ «لِمَا تَقَدَّمَ» در حدیث پنج، که در حدیث پنج دارد: «مِنْ غَيْرِ طَلَاقٍ».

روایت ششم این باب که «صحيحه حلبی» است فرمود: «إِنَّمَا يُرَدُّ النِّكَاحُ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجُذَامِ وَالْجُنُونِ وَالْعَقْلِ»، این اطلاق دارد و هر سه حال را می‌گیرد. اما با آن روایت اول که تصریح کرد اگر آمیزش کرده باشد این عیب سبب فسخ نیست، مقید می‌شود. پس اطلاق «صحيحه حلبی» که روایت ششم هست به نقل مرحوم صدوق که فرمود: «إِنَّمَا يُرَدُّ النِّكَاحُ» با این امور، این با روایت اول این باب که دارد اگر آمیزش نشده باشد این عیب‌ها سبب فسخ است و اگر آمیزش شده باشد سبب فسخ نیست، محکوم آن است و آن مقدم بر این است.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۰۶.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۴۳۳.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۹.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۱.

روایت هفتم این باب که باز مرحوم صدوق^۱ (رضوان الله علیه) نقل کرد «عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ثُرَدُّ الْعَمِيَاءِ وَ الْبَرِّصَاءِ وَ الْجَذَمَاءُ وَ الْعَرَجَاءُ».^۲ این روایت هم مقید است به صحیح اول، مادامی که آمیزش نشده باشد. چه اینکه با نصوص دیگری توسعه پیدا می‌کند؛ هم از نظر زمان مقید می‌شود به ماقبل از آمیزش، هم از نظر عدد با نصوص دیگر توسعه پیدا می‌کند؛ چون نصوص دیگر تا هفت عیب را شمردند. پس این روایت دوتا مشکل دارد که با آن دو طایفه از نصوص حل می‌شود: یکی اینکه قبل از آمیزش و بعد از آمیزش هر دو را شامل می‌شود، این با روایت اول تقیید می‌شود. یکی اینکه مازاد این چهارتا را شامل نمی‌شود، با نصوص دیگر توسعه پیدا می‌کند.

روایت هشتم این باب که مرحوم مفید در مقنع^۳ ذکر کرد فقط دو قسم را ذکر کرد؛ چون به کتاب فتاویی اقرب است تا کتاب روایی، «الْعَمِيَاءُ وَ الْعَرَجَاءُ ثُرَدُّ».^۴ لسان روایت هم خیلی لسان حصر نیست.

اما روایت نهم که مرحوم شیخ طوسی نقل کردند^۵ «عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ فَيُوْتِي بِهَا عَمِيَاءَ أَوْ بَرِّصَاءَ أَوْ عَرَجَاءَ قَالَ ثُرَدُّ عَلَى وَلِيِّهَا»؛^۶ سه قسم ذکر شده در کلام سائل و این حصر آور نیست و هر سه هم حضرت فرمود که «ثُرَدُّ عَلَى وَلِيِّهَا»، مطلق است چه قبل از آمیزش یا چه بعد از آمیزش. این روایت هم همان دو مشکل را دارد: یکی اینکه سه عیب را دارد و بیش از این را ندارد که این با ادله

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۴۳۳.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۹.

۳. المقنع، ص ۱۰۴.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۹.

۵. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۷، ص ۴۲۴.

۶. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۹.

دیگر توسعه پیدا می‌کند. یکی اینکه قبل از آمیزش یا بعد از آمیزش هر دو را شامل می‌شود، به دلیل روایت اولی تضییق پیدا می‌کند؛ آن تضییق به وسیله روایت اولی است و این توسعه به وسیله نصوص بعدی است.

روایت دهم این باب که شبیه همان «صحیحہ حلبی» است - که قبلاً خوانده شد - منتها سند فرق می‌کند، گرچه از خود حلبی است. «علی بن اسماعیل» که مشترک است، چون چندتا «علی بن اسماعیل» در روات هست. «عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّمَا يُرَدُّ النِّكَاحُ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجُذَامِ وَالْجُنُونِ وَالْعَقْلِ»^۱ این لسانش حصر است. توسعه این روایت‌هایی که لسانش حصر است، با توسعه آن روایاتی که «إِنَّمَا» و مانند آن ندارد، یک؛ و این عدد در کلام سائل است، دو؛ خیلی فرق می‌کند. اگر عدد در کلام سائل باشد که او از اینها سؤال کرده، بیش از این سؤال نکرده است. آنکه می‌گویند عدد مفهوم دارد یا نه، در صورتی که در کلام حضرت باشد؛ این شخص از سه امر سؤال کرده و حضرت هم جواب داد، آن خیلی فرق می‌کند! در آن جا چون «إِنَّمَا» و مانند آن نیامده توسعه‌اش آسان‌تر است.

روایت یازدهم این باب «ثُرْدُ الْبَرَصَاءُ وَالْمَجْنُونَةُ وَالْمَجْنُومَةُ قُلْتُ الْعَوْرَاءُ قَالَ لَا»^۲ اگر چیزی دیگر هم سؤال می‌کرد حضرت می‌فرمود آری یا نه؛ این مفهوم ندارد. این هم دوتا مشکل دارد: یکی اینکه توسعه ندارد، به وسیله نصوصی که تا هفت عیب را گسترش داد توسعه پیدا می‌کند. یکی اینکه اطلاق دارد اعم از قبل آمیزش و بعد از آمیزش، این با روایت اول تقیید می‌شود.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۰.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۰.

عمده این روایت سوم است که همیشه باید در ذهن ما باشد. آیا از این روایت «صحيحه حسن بن صالح» علت استفاده می‌شود؟ اگر در صدد تعلیل باشد، ظهور علت بر خیلی از ظواهر مقدم می‌شود؛ در حالی که این چنین نیست.

روایت دوازده این باب «مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ» نقل می‌کند که «ثُرَدُّ الْبَرَصَاءِ وَالْعَمْيَاءِ وَالْعَرَجَاءِ»^۱ این روایت همان دوتا مشکل را دارد: یکی از نظر توسعه که بیش از اینها هم هست یا نه؟ به وسیله روایاتی که دارد تا هفت عیب یا بیشتر، توسعه پیدا می‌کند. یکی اطلاقی دارد که به وسیله روایت اول تضییق می‌شود.

روایت سیزده این باب دارد: «ثُرَدُّ الْمَرْأَةِ مِنَ الْعَقْلِ وَالْبَرَصِ وَالْجُذَامِ وَالْجُنُونِ فَأَمَّا مَا سِوَى ذَلِكَ فَلَا»^۲ این روایت نمی‌تواند توسعه عیوب قبلی را به عهده بگیرد؛ چون خودش مبتلا به حصر است. خودش مشکل دارد، یک؛ توان حل مشکل آن روایات قبلی را ندارد، دو؛ ولی آن نصوصی که تا به هفت تا می‌رساند، آن مقید این اطلاق است، چون این روایت دارد که «ما سِوای» اینها نیست، مطلق است؛ اگر یک عیب یا دو عیب اضافه بشود مقید این است. اطلاق این نسبت به نفی «ما عدا» تا رقم هفت یا هشتی که ابن ادریس و مانند او فرمودند، تقیید می‌شود. اما اطلاق اینها نسبت به آمیزش یا عدم آمیزش، به روایت اول تقیید می‌شود.

پرسش: ...

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۰.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۰.

پاسخ: بله این هم اطلاق دارد. «صریح» معنای آن این است که فلان عیب فلان عیب فلان عیب نمی‌شود، این را نمی‌شود تقیید زد. «اطلاق» این است که «ما سوای» این نمی‌شود؛ اگر عام است تخصیص می‌خورد، اگر مطلق است تقیید می‌خورد. یک وقت است که مطلق و مقیدند یا عام و خاص‌اند و یک وقتی متباین‌اند. اگر بگویید که با فلان عیب نمی‌شود فسخ کرد، روایت دیگر داشته باشد که با فلان عیب می‌شود فسخ کرد، اینها متباین‌اند و مشمول نصوص علاجیه‌اند؛ اما عام و خاص و مطلق و مقید که مشمول نصوص علاجیه نیست، اصلاً تعارض ندارند. تمام این تبصره‌هایی که می‌برند در مجالس قانونگذاری همین است. مستحضرید که ما برای عام و خاص و مطلق و مقید نه آیه داریم و نه روایت؛ بنای عقلا در شرق و غرب عالم این است که یک ماده‌ای را که گذراندند، برای آن تبصره‌ای می‌برند، حالا یا آن مطلق است که می‌خواهند مقیدش کنند، یا عام است می‌خواهند مخصص کنند. عام و خاص، مطلق و مقید، ظاهر و أظهر، ظاهر و نص اینها بنای عقلاست و ما که متشرع هستیم، امضای شریعت را به دنبال آن جستجو می‌کنیم، آنها که همین حد هستند دیگر شریعتی برای آنها نیست و می‌گویند همین است. وگرنه شما جلد اول کفایه، اول تا آخر و آخر تا اول این را که می‌بینید نه به قرآن وابسته است و نه به حدیث وابسته است. هیچ یعنی هیچ! علم اسلامی نیست، گرچه دوتا کار شده به درد ماها می‌خورد، یک؛ علمای اسلام هم در تقویت این خیلی کوشیدند، دو؛ وگرنه همین جلد اول کفایه را شما ببرید برای توراتی‌ها همین‌طور است، برای انجیلی‌ها همین‌طور است، برای زرتشتی‌ها همین‌طور است، برای کسانی که اهل دین نیستند همین‌طور است. این علم کیفیت فهم متن است، آن متن می‌خواهد قرآن باشد، می‌خواهد تورات باشد، می‌خواهد انجیل باشد، می‌خواهد کتاب زرتشت باشد، می‌خواهند مانیفیست کفار باشد؛ مانند «نحو» و «صرف» است. این علم آلی است؛ یعنی ابزار فهم است. شما ده‌ها بار که جلد اول کفایه را درس بگویید و بحث بکنید، یک آیه یا یک روایت پیدا نمی‌کنید که

سند این بحث‌ها باشد و اگر کسی همین حرف‌ها را ترجمه کرد به دیار تورات و انجیل رفت، آنها هم خیلی شاکرند، شاید مانند این یا قوی‌تر از این داشته باشند، ما که از قواعد فهم شرق و غرب نمی‌رویم استقصاء بکنیم. ما مسلمین از آن بهره می‌بریم، یک؛ علمای اسلام در تقویت این کوشیدند، دو؛ هیچ یعنی هیچ! - به نحو سالبه کلیه - هیچ ارتباط خاصی بین آن و اسلام نیست، این سه؛ مانند نردبان است، یک کسی با نردبان مسجد می‌سازد، یک کسی کلیسا می‌سازد، یک کسی می‌کده می‌سازد. این قانون فهم متن است، این کاری به شرع ندارد.

پرسش: ...

پاسخ: بله، جلد دوم کفایه آن هم «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ» برای رد کردن آوردند «تَجْهِيْزاً لِلْأَذْهَانِ»؛ وگرنه آن‌جا هم سخن از سالبه کلیه است. هیچ محقق اصولی دلیل حجیت خبر واحد را نه آیه «نَبَأاً»^۱ می‌داند و نه آیه «نَفَر»^۲، اینها فقط برای رد کردن آمده است. دلیل حجیت خبر واحد بنای عقلاست و امضای شریعت. آیه «نَبَأاً» و آیه «نَفَر»، اینها «تَجْهِيْزاً لِلْأَذْهَانِ» آمده است؛ اما آن قواعد فقهی مانند قاعده «قرعه» و «ید»^۳ در حقیقت اینها احکام فقهی است که به کتاب‌های «اصول» راه پیدا کرده است. غرض این است که بنای عقلا بر همین است.

روایت چهاردهم این باب که آخرین روایت باب یک هست، دارد که «غِيَاثُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَوَجَدَهَا بَرَصَاءً أَوْ جَذْمَاءَ قَالَ إِنْ كَانَ». حالا عیوب دیگر را ذکر نکرده است و چون عدد در کلام خود سائل است مفهوم ندارد؛ «ما عدا» را شامل نمی‌شود، نه نفی «ما عدا» کند. «إِنْ كَانَ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا وَلَمْ يَتَبَيَّنْ لَهُ»، این «فَإِنْ شَاءَ طَلَّقَ وَإِنْ شَاءَ أَمْسَكَ» چون طلاق بدست اوست - این طلاق را

۱. سوره حجرات، آیه ۶: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ».

۲. سوره توبه، آیه ۱۲۲: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ».

۳. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۹، ص ۳۰۹.

قبلاً هم به آن اشاره شد که طلاق مصطلح نیست، طلاق لغوی است - «وَلَا صَدَاقَ لَهَا وَإِذَا دَخَلَ بِهَا فَهِيَ امْرَأَتُهُ»^۱.

این روایت موافق با روایت اُولی است، اما کار روایت اُولی را نمی‌کند. روایت اُولی در صدد تحدید است که اگر

آمیزش شد اصلاً حق ندارد، این‌جا دارد: «وَلَا صَدَاقَ لَهَا وَإِذَا دَخَلَ بِهَا فَهِيَ امْرَأَتُهُ». لسان این روایت نزدیک به لسان روایت

اُولی است؛ اما در روایت اُولی به صورت شفاف طوری حرف زد که اطلاق روایات دیگر را می‌تواند تقیید کند.

فرمود: «مَا لَمْ يَقَعْ عَلَيْهَا فَإِذَا وَقَعَ عَلَيْهَا فَلَا». این روایت به خوبی می‌تواند روایات دیگر را تقیید کند.

پس روایات باب اول تا این‌جا این نتیجه را داد. اما روایات باب دو حدیث اول آن شروع می‌شود تا بحث‌های

دیگر که وقت دارد می‌گذرد.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۱.